



برلین - ۲۶ می ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

یادداشت:

این قسمت مقاله "خوردن و نوشیدن" را در صفحه ۹ اگست ۲۰۱۶ "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر ساخته بودم، که اینک از حضور افخم خوانندگان "آریانا افغانستان آنلاین" میگذرد.

خوردن و نوشیدن

"آب خوردن"؟ یا "آب نوشیدن"؟

(قسمت دوم)

این قسمت اصلاً به تاریخ ۷ فبروری ۲۰۱۴ یادداشت شده بود ولی قسمت نبود، که در همان زمان انتشار یابد. اینک، که بعد از تأخیر بس طولانی سی ماهه - بلی درست خواندید؛ بعد از تأخیر سی ماهه - به نشرش می پردازم، ولی آن را نسبت حجم بزرگ یادداشت ها نه یکدم، بلکه در دو بخش دوم و سوم، تقدیم می کنم، تا کثرت مطالب و صفحات اشتهای خواندن را برهم نزند و خواننده عزیز را "دلزده" و به اصطلاح شیرین زنان کابلی "دلگزید" نسازد. پیش از گذر به اصل موضوع، تقدیم تمهید ذیل را لازم میدانم:

زبان یک پدیده اجتماعی ست؛ پویا، رشدیابنده و در حال انکشاف. همان قسمی، که میدانیم، زبان متشکل است از سه جهاز یا دستگاه؛ دستگاه گرامری، دستگاه فونتیکی (صوتی) و دستگاه لغوی. در حالی، که دستگاههای دستوری و صوتی زبان - خاصاً دستگاه دستوری - تحول بطنی و نامحسوس را می پیمایند و

۱ - "دلزده" ترکیب زیبای دری کابلی و اصلاً "صفت مفعولی" از مصدر "دل را زدن" یا "دل کسی را زدن" است، ولی در تداول معنایی در مفهوم "فاعلی" استعمال میشود. مثلی داریم، که:

«شرنی بسیار دله میزنه!!!» (شیرینی بسیار دل را می زند!!!)

۲ - "دلگزید" اصطلاح زیبای زنان کابلی و در معنای "به سیر آمده"، "بیزار" و مخفف "دلگزیده" است، که صفت مفعولی از فعل مرکب "دل را گزیدن" است.

ظاهراً ثابت و پایبیرجای اند، دستگاه لغوی یا مجموعه لغات یک زبان بسیار متحول است. بدین معنی، که مُدام لغاتی پیر و کهنه و تاریخی و متروک گردیده و نظر به احتیاجات و ضرورت‌های اجتماعی، اقتصادی، علمی، تکنالوژیک و ... لغات تازه نَفَس و جدید وارد این گنجینه میشوند. از همین سبب دستگاه لغوی هر زبان را پویاترین و متحول‌ترین قسمت آن زبان شناخته اند. و اگر کلاً از متحول و پویا بودن زبان هم گپ زده میشود، بیشتر مترتب بر دستگاه لغوی و گنجینه لغات آن است چون قسمی، که گفتیم، تحول دو دستگاه دگر زبان خیلی کُند و بطی و ناملموس است!!! و اگر بر زبان به حیث مجموعه ای از لغات و کلماتی نگریسته شود، که تحت قانونمندی و تحکم دو دستگاه اولی ساخته می‌شوند، باید گفت:

زایاترین قسمت زبان، زبان گفتار و خصوصاً زبان عامیانه است و قسمی، که بررسی طولانی من حکم میکند، زیباترین و مناسبترین ترکیبات را هم مردم عوام ساخته و تقدیم اهل زبان می‌نمایند. از بهر مثال به ترکیباتی از قبیل "شیرگرم" و "زارشکن" (زه‌رشکن) و "شیرین نمک" و "تردامن" و "سبزدامن" و "جَورَش" و "جامه‌زیب" و "خرخور" و "ملاخور" و "بادپای" و "سرخوان" و "زوروق" و "سال‌بر" نظر اندازید، که با چه تردستی و فنّانی و مهارتی به دست عوام بیسواد و مکتب نخوانده و تحصیل ناپدیده، ساخته شده اند!!!

درین شکی نیست، که اهل علم و فضل و ادب و شعر و کلاً صاحبان قلم هم، لغات و ترکیبات جدید را وضع میکنند، که اگر از ساحة خاص تخصصی شان نشأت نکرده و نکات عام را مطرح کنند، باید صبر کرد - صبری به اندازه "صبر ایوب" - که چنین ترکیبات در زبان گفتار؛ یعنی زبان خانه و کوچه و بازار و داد و ستد روزمره راه می‌یابد، و یا اینکه در همان ساحة محدود و محصور حلقات علم و قلم باقی میماند. چون زبان گفتار و زبان عوام و زبان کوچه و بازار تصمیم می‌گیرند، که یک لغت یا ترکیب جدید مشروعیت پیدا میکند و یا نی!!! هر وقتی، که زبان گفتار و شفاهی و مُحاوره چنین ترکیبات و لغات را منظور کرد و به دوران انداخت، از همان لحظه پذیرفته و مورد قبول اهل زبان و مقبول عموم شناخته شده و وارد گنجینه عام لغوی آن زبان میگردد.

این نکته نیز باید به تأکید گفته شود، که دستگاه لغوی زبان را "دستگاه باز" زبان شمرده اند، برخلاف دو دستگاه دیگر، که "دستگاههای بسته" اند و در آنها دستکاری و تصرف نمیتوان کرد. "دستگاه باز" بدین معنی، که راه ساختن کلمات و ترکیبات جدید و ورود کلمات تازه و نو از زبانهای دگر همیشه باز است. در یکی از مقالات سابق گفته بودم، که دروازه‌های دستگاه لغات در هر زبان، چارپلاق یا چارپلکه واز است و کس مانع ورود کلمات تازه و خروج کلمات کهنه و بی‌مصرف، شده نمیتواند. حافظ شیرازی حدود هفت صد سال پیش از امروز گفت:

هرکه خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگوی

کبر و ناز حاجب و دربان، بدین درگاه نیست

و اما صد و چند سال پیش ازو خداونگار بلخ، مولانای رومی، ضمن داستان "چوپان و موسی" در قونیه فرموده بود:

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی

هرچه می خواهد دل تنگت بگوی

مصراع اول حافظ شیرازی و مصراع دوم مولوی بلخی، در مورد دستگاه لغوی هر زبان نیز مصداق کامل مییابد، چون به گفته عوام کابلی:

"گپ مفت اس و اگه به پیسه میبود، کس گپ نمیزد!!!"

مگر با وجود "مفت بودن" گپ، این افراد و اشخاص و احمد و محمود و کلبی و مقصود نیستند، که جواز و مشروعیت و تذکره هُویت گرفتن کلمات جدید را برای استفاده عام تسجیل کنند. برای تسجیل چنین کلمات، به تصمیم جمعی و عمومی و عامه مردم و اهل زبان نیاز است، که ممثل آن همانا زبان مُحاوره و زبان گفتار و زبان عوام است، که اصل زبان هم هموست، نه زبان کتابت و زبان ادب و دفتر و دیوان، که زبان مصنوع و مستحدث اند.

ضرورت و مشروعیت لغت "نوشیدن"

با تمهید عامی، که در بالا چیده شد، میرویم به سراغ موضوع خاص خود، تا ببینیم، که آیا در زبان دری، به مانند بسا زبانهای دیگر دنیا، به استعمال ترکیب "نوشیدن" برای مایعات، نیازی وجود دارد، یا نی؟؟؟ چون مشروعیت این کلمه تنها و تنها نظر به ضرورتی، که اهل زبان بدان احساس کنند، تثبیت شده میتواند. البته ضرورت هم خاص بوده میتواند و هم عام. اگر یک حلقه و دسته خاص مردم نیازی را احساس کنند، تا وقتی، که مهر کلی اهل زبان را نخورده است، همچنان خاص باقی مانده و از ساحة خاص به عرصه عام گام گذاشته نمیتواند.

بدین منظور باید اولاً مشروعیت این لغت را در زبان دری/فارسی بررسی کنیم، که آیا این لغت مشروعیت و کارت هُویت کسب کرده است، یا نی؟؟؟

با یک دید و بررسی منصفانه و واقعینانه و بدون تعصب میتوان گفت، که در "زبان دری"، که در کشور ایران "فارسی" خوانده میشود، کلمه "نوشیدن" برای مایعات هنوز مشروعیت عام نیافته است. دلیل چیست، که تاکنون چنین مشروعیتی به وجود نیامده است؟؟؟ دلیل صریح و غیر قابل اغماض اینست، که در زبان دری کلمه "خوردن" را هم برای مایعات و هم برای مواد غیر مایع استعمال میکنیم و هیچ نیاز و ضرورت و ابرامی وجود ندارد، که در زمینه از مصدر "نوشیدن"، که خوشگاه دل و هوسانه بعض متعلقان حلقاتِ قلم است، کار گرفته شود. در گذشته چنین بوده است، چنانچه بررسی کلام قدام نشان میدهد و در زمانه خود ما هم چنین است، همان قسمی، که زبان گفتار به اثبات میرساند!!!

البته دروازه آینده را کس بسته نمیتواند. آینده در قبال است و آمدنی؛ آیندگان و نسلهای بعدی مشروعیت و عام شدن استعمال فعل "نوشیدن" را در خواهند یافت. ولی آن طور، که حدس زده شده می‌تواند، عام شدن استعمال "نوشیدن" هم دور از امکان نیست. از نگاه دیگر اگر بسنجیم و نفوذ فرهنگ و زبانهای فرنگی را بر زبانهای جهان مد نظر بگیریم، حدس عام شدن کاربرد این کلمه را هرگز منتفی نمیتوانیم دانست. چون می‌خواهم این بررسی بر جوانب و ساحات مختلف اتکاء داشته و همه‌جانبه باشد، ازین رو تشریح و تفحص را در زمینه‌های مختلف و از زوایای متعدد ادامه میدهم.

در قسمت اول هرچند از کلام بزرگان نظم و نثر قدیم مثالهای فراوان عرضه گردید، ولی آن را کافی و بسنده نمیدانم، ازین است، که درین قسمت باز هم از بزرگان قدیم استشهاد کرده، نظری بر آثار ماندگار تعدادی دیگر از قدمای جلیل القدر زبان دری افکنده و موقف ایشان را در زمینه بررسی میکنیم:

رودکی سمرقندی، که پدر و استاد شعرای زبان دری خوانده شده است، در یک هزار و یک صد و چند سال پیش چنین فرمود:

ساقی تو بده باده و مطرب تو بزن زود
تا می خورم امروز که وقت طرب ماست

و گوید:

اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد کاکنون برَد نصیب، حبیب از بر حبیب
ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر کز کشت، سار نالد و از باغ عنلیب

و در قصیده معروف "مادر می" که شامل نود و دو بیت بوده و مشهورترین قصیده بجا مانده ازوست، فرمود:

تا نخورد شیر هفت مه به تمامی از سر اردیبهشت تا بُنِ آبان

....

خود بخورد نوش و اولیاش همیدون گوید هر یک چو می بگیرد شادان

و در جایی دیگر فرمود:

ای بر همه میران جهان یافته شاهی
می خور، که بدانیش چنان شد، که تو خواهی

استاد منوچهری دامغانی ضمن قصیده ای در وصف "منوچهر بن قابوس" چنین گفت:

می ز عفری خور ز دست بُتی که گوئی آقزیبی ست، از خیزران
می ز عفرانی که چون خوردیش رود سوی دل راست چون زعفران

^۲ - "قضیب" کلمه عربی ست و در معنای "شاخه درخت"

^۴ - "خیزران" به عربی "درخت بانگس" را گویند

ضمن مسمّطی در وصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی فرمود:

آب انگور بیارید که آب‌نامه است کار یک‌رویه به کام دل شاه‌نشا است
وقت منظر شد و وقت نظر خَرگاه است دست تابستان از روی زمین کوتاه است

آب انگور خزانی را خوردن گاه است

که کس امسال نکرده ست مر او را طلبی

در دیوان منوچهری به اجمال نظر انداختم، ولی کلمه "نوش" را فقط در دو جای یافتیم، آن هم در هیئت ترکیبی. منوچهری دامغانی یکی از استادان مسلم شعر دری است. او شاگرد مستقیم ملک الشعراء عُنصری بلخی بود و به شاگردی او می‌باید، چنان، که قصیده معروف "شمعیه" را در وصف استاد خود سرود. و همو بود، که "استاد اوستادان زمانه عُنصری" را درین قصیده، مصراع و علم کرد. و باید گفت، که قصیده شمعیه منوچهری همان حیثیت را دارد، که قصیده "مادر می" رودکی سمرقندی. درین قصیده، که متشکل از ۷۵ بیت است، سخن واقعاً به اعجاز کشیده است.

باید گفت، که گفتار و کلام نویسندگان و شعرای امروزی، که غالباً تحت تأثیر فضای حاکم فرهنگ فرنگ قرار دارند، مدار اعتبار این بحث نیست، چون این بحث اصلاً در تقابل با آنها به راه انداخته شده است!!! تشریحات بعدی بر موضوع پرتو بیشتر می‌افکند.

در زبان دری - چه در قدیم و چه اکنون - "نوش" را در مقابل "نیش" هم استعمال کرده اند و ترکیب "نوش و نیش" و یا "نیش و نوش" مثالهای برجسته ای از استعمال این دو لغت به حیث کلمات "متضاد" است. چنان، که مثل معروف کابلی "هیچ نوش بی نیش نیست!!!" عاید و وارد بر همین مفهوم است.

استاد اعظم و اکبر شعر دری؛ اعنی حکیم عُنصری بلخی، حتی "نوش" را در برابر و متضاد "زهر" به کار برده است. چنان، که طی قصیده ای در مدح محمود غزنوی فرماید:

ز لفظ مدحت او طعم نوش گیرد نظم

ز ذکر دشمن او طعم زهر گیرد کام

دوست عزیز شعر دوست و شعرشناسم، و همکار گرامی پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، جناب "احمد پوپل" به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۴ مثالهای فراوانی از "می خوردن" و "می نوشیدن" در کلام قدماء، فرستاده بودند، که از جمله چند قطعه اش را ضمیمه این قسمت میکنم:

منسوب به بوعلی سینا:

غذای روح بود باده رحیق الحق	که رنگ او کند از دور رنگ گل را دق
به رنگ زنگ ز یاد ز جان اندوهگین	همای گردد، اگر جرعه ای بنوشد بق
شراب را چه گنه زان، که ابلهی نوشد	زبان به هرزه گشاید، دهد ز دست ورق
حلال بر عقلاء و حرام، بر جُهال	که می محک بود و خیر و شر از او مشتق
چو بوعلی می ناب ار خوری، حکیمانه	به حق حق که وجودت شود به حق ملحق

آنقدر باده بنوشم که شوم مست و خراب
نه دگر دوست شناسم نه دگر جام شراب

می خور، که به زیر گل بسی خواهی خفت بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
زهار به کس مگو تو، این راز نهفت هر لاله که پژمرد، نخواهد بشکفت

حافظ شیرازی:

می خور، که شیخ و زاهد و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری، همه تزویر می کنند

روز در کسب هنر کوش، که می خوردن روز
دل چون آینه، در زنگ ظلام اندازد

نگویمت، که همه سال می پرستی کن
سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش

سر ز مستی بر ندارد، تا به صبح روز حشر
هرکه چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده، به قول مستشار موتمن

عشرت شبگیر کن می نوش کاندرا راه عشق

° - از نظر من معقولتر است، اگر این مصراع در هیئت "زهار به کس مگوی، این راز نهفت" تصحیح گردد. زیرا ضمیر "تو" در فعل "مگوی" مضمراست و هیچ ضرورتی دیده نمیشود، که مکرراً ذکر شود. در زبان دری - برخلاف زبانهای دیگر جهان به شمول زبانهای اروپائی - فاعل جمله در فعل موجود است. آنان، که در دستور زبان دری غور کرده اند، آوردن ضمیر منفصل را در جمله ضروری نمیدانند، مگر این، که بر سبیل تأکید باشد. بعضی شاعران، که وزن شعر را درست تأمین کرده نمیتوانند، وزن را با آوردن کلمات اضافی و غیر ضروری - به شمول تو، او، من - پوره میکنند. تنها به همین نسبت هم اگر باشد، این شعر را از طبع شاعر پخته و مجرب نمیتوان دانست. ازین سبب باید شک کرد، که این شعر از خود حافظ باشد!!! در قسمت سوم در زمینه تفصیل مزید خواهم داد.

شبروان را آشنایی هاست، با میر عسس

چه شود؟؟؟ گر من و تو چند قدح باده خوریم
باده از خون رزان است، نه از خون شماست

چه ملامت بود آن را، که چنین باده خورد
این چه عیب است بدین بی خردی وین چه خطاست؟

من اگر باده خورم ورنه، چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

باده نوشی، که در او روی و ریایی نبود
بهرتر از زهد فروشی که در او روی و ریاست

(ختم اشعار ارسالی)

در زمینه اشعار ضمن قسمت سوم تبصره خواهم کرد.

(ختم این قسمت)